

● کلیات

معمولاً دهه‌های پیشین و پسین هر انقلابی با فراز و فرودهای زیادی همراه است، و این فراز و فرودها دامن‌گیر انقلاب ما نیز بوده است. بخصوص که انقلاب ما انقلابی را نیز در پی داشته است. آن هم انقلاب جنگ که در بسیاری موارد نتایج و دستاوردهای آن بزرگ‌تر از هر انقلاب دیگری است. در چنین اوضاع و احوالی روحها دگرگون می‌شود و هر انسانی چه موافق و چه ناموافق تحت تاثیر واقعه یا وقایعی از این اوضاع حساس قرار می‌گیرد و شاعری و نویسندگی، خود براساس این حساسیتها بنا شده است. در حساس‌ترین و بحرانی‌ترین مقطع تاریخ این مرز و بوم بزرگانی چون ناصر خسرو، سنایی، فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی بالیده‌اند و عظمت خود را به رخ اوضاع مساعد و نامساعد زمان کشیده‌اند. برکت زمانه ما این است که مذهب و دین در آینه ادبیات انقلاب چهره کمتری داشته باشد و وجود آمد که به نوعی درد دین نداشته باشد و هرکس دردش عمیق‌تر، وجودش و اثرش عزیزتر. ادبیات انقلاب از اجتماعی‌ترین و مردمی‌ترین ادبیات ملل و نحل معاصر بوده است. جامعه‌شناسی اجتماعی یکسره این ادبیات را دربر گرفت و آثاری اندک موجهایی بزرگ آفرید.

در چنین اوضاع و احوالی طنز سردمدار تمام شاخه‌های ادبی خواهد بود و از هر لحاظ که حساب کنید حول این محور خواهید چرخید. حتی آثاری که به طور مستقیم گرایشی به طنز نداشته باشند باز هم زمینه‌ساز و یا تحلیل‌گر موقعیت طنز هستند. موقعیت متناقض زمان و تشریح چنین موقعیتی خواه و ناخواه به طنز می‌انجامد. اثر عظیم «تولستوی» «جنگ و صلح» نیز عاری از چنین چیزی نیست. «بیتوایان» و «یکتور هوگو نیز گواه راستین چنین نظری است.

بزرگترین مشکل در سر راه شناخت و ارزیابی طنز، تعدد سلیقه‌ها نیست بلکه اختلاف سلیقه‌هاست. بدین جهت از سلیقه نام می‌برم چون معتمد با وجود بالندگی و رواج روزافزون طنز هنوز هم بدردستی شناخته نشده است. اگر یافته‌ها و اندوخته‌های دیگر ملل را به آنچه خود نیز در طول فرهنگ و تمدن بارورمان داشته‌ایم بیفزاییم، گمان می‌کنم مبنای مشترکی که مورد نظر است حاصل شود.

طنز در دنیای امروز خنده صرف نیست، اصولاً خنده نیست، بلکه زهرخند است؛ به خود یا بیگانه فرقی ندارد زیرا جلوه‌گاه و آینه خوبیها و بدیها و خوبها و بدهاست. پس اگر خوبند خود را خوب می‌بینند و اگر بدند، بد، به قول نیما وقتی تردامنان خود را در این آینه می‌بینند، نمی‌شناسند چون نه توان تحمل درک واقعیت وجودشان را دارند و نه آن واقعیت را برمی‌تابند.

یکی از آفات طنز، سیاست است، بخصوص سیاستی که مآخذش قال است نه حال، شمار است نه شعور. ادیب و شاعر و منتقدی که با کمال ساده‌انگاری و ساده‌اندیشی و غرض‌ورزی به سراغ مکتبی، مرامی، مذهبی، و حتی فرد یا افرادی می‌رود پیش از همه چیز خود را مضحکه خاص و عام می‌کند.

طنز هجو نیست، لطیفه نیست. هزل نیست بلکه فقط هجو و لطیفه و هزل از جهت شکل و قالب زیربنای مبحث طنزند و گر نه گذشته از این مورد، تفاوت‌های جدی

کارکرد های نوین در شعر انقلاب طنز



با هم دارند. طنز صدا و سیما بیشتر لطیفه است. طنز مفرضین هجو است بسیاری از بیانیه‌های سیاسی هجوند و برخی از بهترین آثار داستانی گذشته ما هزل است. یکی از دستاوردهای مثبت انقلاب خشکاندن این میکروب سرطانی است. وضعیت ناپسامانی که بنور از ادبیات انقلاب هنوز هم گهگاه مشاهده می‌شود.

طنز در بستر انقلاب اسلامی رویکردی سیاسی داشته است که از آفتهاست. زیرا بیان مستقیم و شعاری آن را به مرز هجو نزدیک می‌سازد. از طرف دیگر آن را منحصر به موقعیت می‌نماید در حالی که می‌شود طنز سیاسی انقلاب را به انقلاب در طنز سیاسی تبدیل کرد. می‌شود به جای اینکه فرهنگ تحت‌الشعاع سیاست قرار گیرد سیاست را فرهنگی نمود، یعنی زبان و بیان، عالمانه باشد نه عوامانه. زبانی که منطقی و شمر سرش بشود. قعال و پرتهش باشد و نبضش وابسته به حرکات تقدیری نباشد.

بزرگان و فرهیختگان بسیاری بی به رمز این معما برده‌اند. شاید یکی از نمادین‌ترین آنها، «از کرخه تا راین» آقای حاتمی کیا باشد. بیانی نصادیق درگیرها و تناقضات شخصیت‌های امروزی را با تمام پیچیدگی‌هایش به نمایش می‌گذارد. طنزی که ساختار آن در آمیختن طنز و تراژدی است. طنز فعال، همیشه به همین گونه بوده است. یعنی حتی پیش‌پاافتاده‌ترین مسائل وقتی به زبان طنز بیان شوند کاملاً جدید پیدا می‌کنند و مهم می‌شوند. به اصطلاح دیگر طنز به مسائل و مشکلات شخصیت می‌دهد زبان می‌دهد تا با تصاویر گویا و روشن، خود روایتگر موقعیت متناقض باشند. طنز راوی ندارد، روایتگرش خودش است.

حاتمی کیا و حسن حسینی و قیصر امین پور و سلمان هراتی و علی موسوی گرمارودی و گاه علیرضا قزوه از جمله شاعران و هنرمندانی‌اند که با هنرشان برخورد مسئولانه داشته‌اند و آن را تجملی و زینتی نیافریده‌اند. هنرشان نازک نیست، درآمیخته نیست که نشود زن و مرد را در آن تشخیص داد. بیانی دارند حماسی و بدون تعارف که یادآور مکتب دیدگانی چون ناصرخسرو و سنایی و حتی خاقانی است. و در کلامی می‌شود گفت که ادبیات انقلاب گاه به مرزهایی در طنز دست یافته است که حاصل جمع تمهد و هنرمندی است. بارور است. اما گسترش این حوزه بر غنای آن خواهد افزود و آن را برون مرزی خواهد نمود. دبلیسته روزی هستیم که بالاترین درصد صادرات کشور، صادرات هنری و بیشترین درآمد، درآمد فرهنگی باشد و همه متعهدان و هنرمندان ما با فرهنگ باشند.

● طنز در دیدگاه علیرضا قزوه

از میان آثار قزوه، طنزی در اشعار و قطعه‌های زیر مشاهده می‌شود که گاه کل یک اثر بدین گونه (ساختار طنزی کامل) ارائه شده است و گاه نیز فقط عباراتی طنزی هستند.

«در روزگار قحطی وجدان - مولا ویلا نداشت - از نخلستان تا خیابان - بر شاخه‌های تهی - قطار -

آخرین ترانه هستی - سؤال - منظومه از خاک تا ماه» نکته‌ای که در کل می‌شود بدان اشاره نمود این است که اعتراض و انتقاد شاعر در بسیاری اوقات مستقیم بازگو می‌شود عصیان شاعر، عصیان وجدان و روح شاعر است نه طغیان واژه‌ها. اگر این عصیان به واژه‌ها سرایت می‌کرد با طبع بسیار روان این شاعر هنرمند، تأثیرش صدچندان می‌شد، اما آن وسواسی که در سرودن اشعار کلاسیک به خرج داده است گویی اینجا کم‌رنگ می‌شود و حالت خطابه‌ای به خود می‌گیرد و گویی شاعر این نصیحت گوته را به هنرمندان فراموش کرده است: «تفاسی کنید، حرف نزنید.»^{۱۸}

این اعتراض و پرخاش مستقیم که به شکل روایی عرضه می‌شود در «زبان سرخ» و «از نخلستان تا خیابان» به حد اعلای خود می‌رسد. وجود شاعر در این برهه پر از درد است بخصوص درد از خویش نه بیگانه - خویشی که دل ایوبز را به درد آورد و هرچه که نصیحتش کردند آنها را وصیت پنداشت و چوبه دارش را به دوش کشید.

صدافت و روایت بیان صمیمی شاعر، زیبا و روح‌نواز است و گرنه برخی اوقات ساختار یک شعر - در خاتمه کاملاً به نثری محاوره‌ای نزدیک می‌شود: «ما چقدر زود فراموش شدیم / باور کنید بیشتر / بهتر از این بودیم / بیاید استغفار کنیم / خدا ما را خواهد بخشید.»^{۲۰}

اما شعر «قطار» و «آخرین ترانه هستی» و «سؤال» و منظومه «از خاک تا ماه» منسجم‌تر هستند هرچند که ساختار طنزی کاملی ندارند و از حوصله بحث خارجند. اما اعتراض به شاعران در منظومه «از خاک تا ماه» کاملاً پخته‌تر شده است:

«حساس می‌کنم / برای شاعر باید کوچک شد / باید سنگ شد / باید به دیوارها سلام کرد / به آنان که سند جعلی ستاره‌ها را / به پیشانی‌شان چسبانیده‌اند / مرا بیخشید اگر ستاره نشدم»^{۲۱}

در مجموعه «شبلی و آتش» طنز کمتر به چشم می‌خورد اما گاهی حتی در میان اشعار کلاسیک نیز دیده می‌شود مانند:

«سپهرم خوشه پروین نداره / بهارم ماه فروردین نداره
چه آتشی بیا دست اجل کرد / مگه این بی‌مروت دین نداره»^{۲۲}

درکل این مجموعه در اشعار «در باغهای سارایوو» و «صدای ما را از بهشت می‌شنوید» کم و بیش طنزی به چشم می‌خورد. درباره ارزیابی مجموعه «شبلی و آتش» نسبت به مجموعه «از نخلستان تا خیابان» کاری ندارم، فقط از جنبه طنزی در مجموعه «شبلی و آتش» هرچند که کم‌رنگ‌تر است اما منسجم‌تر بیان می‌شود، ولی گاهی خلاقیتها و آفرینشهای زیبایی که در طنزهای مجموعه «از نخلستان تا خیابان» به چشم می‌خورد گیراتر هستند. فقط فرازی از شعر «صدای ما را از بهشت می‌شنوید» را نقل کرده و به همین اندک بسنده می‌کنم:

«کابل / هفتاد تکه شده است / بر هفتاد نیزه /



● در حساس‌ترین و بحرانی‌ترین مقطع تاریخ این مرز و بوم بزرگانی چون ناصرخسرو، سنایی، فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی پاینده‌اند و عظمت خود را به رخ اوضاع مساعد و نامساعد زمان کشیده‌اند.



و شاه‌ها / چون قارچ / تکثیر می‌شوند!
 احمد شاه / رحمت شاه / برهان شاه / حکمت
 شاه / رعیت شاه / صادرات کابل / پرچم است و شاه
 / قونیه از شماستا / برجیس از شما / مرغ از شما /
 دیگر تمام کنید! / هورا حراج عشق» ۵۶

● طنز در مجموعه‌ی خط خون

بنور از تمام تعارف تکه پاره کردند، طنز در کار
 آقای گرمارودی بسیار هنرمندانه بازتاب داشته است.
 «تناقض» و «پارادوکسی» که در طنزهای هنرمندانه
 وجود دارد بخوبی قابل رؤیت است. چند شعر در این
 مجموعه وجود دارند که اساس طنز دارند از جمله
 «سوگند به انجیر» و «خیالهای قطبی» و «مومیایی».
 اما همین شعرها در برخی از فرازهای خود طنزهای
 شکوهمندتری دارند که مقارن کم هم نیست.
 خوبی این طنزها در این است که روان هستند و
 طبیعی. اسطوره‌ها بخوبی در آن ایفای نقش کرده‌اند
 و فرهنگ و اعتقادات راستین در آن نمود یافته‌اند
 نمودی زلال و شفاف و از صنعت تناقض برای
 نمایانن تضادها و تعارض‌ها بخوبی بهره گرفته شده
 است. تشخیص، به‌وفور از هر نوع آن قابل تشخیص
 است از جمله:

«جنگ / بگریست / که زمین را پوک می‌کند
 / و خزان می‌رویند / و داس را قریه می‌کند / شرافت
 را خدایان / تنها در جعبه مظلومیت تمبیه کرده‌اند /
 و کلید آن را / مادران به گردن سربازانی / به یادگار
 افکنده‌اند / که یکدیگر را برادرانه می‌کشند!» (خیالهای
 قطبی، ص ۶۳)

راز و رمز طنز هنرمندانه در عوامل و عناصر
 بسیاری است که گاهگاه برخی از وجوه آن در اشعار
 این مجموعه بخوبی قابل مشاهده است. مانند
 توصیفاتی از قبیل:

«نه در نگاه خنجر می‌مردان جنگ افروز!»
 (خیالهای قطبی)

طنز، حد و حریم ندارد سبک و مکتب خاص
 نمی‌شناسد به قول خودمانیها، قاطی پاطی است و
 همین آمیختگی از هر نوع نظمی، هنرمندانه‌تر است.
 نه این است که بسیاری از ناقدان هنرمند در غزلیات
 ناب و آسمانی حافظ، نظم بی‌نظمی را جستجو کرده‌اند
 و آن را از بهترین و کارآمدترین رویکردها دانسته‌اند،
 و این چیزی است که می‌شود رد پای آن را در این جا
 نیز یافت مانند:

«مردانی / که چشمانی از آبگینه دارند / و قلبهایی
 از کینه / و با چکمه و موزر به دنیا آمده‌اند / وقتی در
 کوچه / با بی ادبی تف می‌کنند / خون جاری
 می‌شود...» (خیالهای قطبی)
 فرازهایی هنرمندانه از نقش‌بندها و نگارگریهای
 این مجموعه:

«شاهین مرگ / بیکر من و کالبد بی‌جان قناریها
 / بر بال دو کفه خود / برابر نهاده بود.»
 «میان هابیل و برادر / الفتی ست / فراسوی
 برادری / که تنها خنجر، حد آن را معین می‌کند»
 «در کدام سوی پیشخوان ایستاده‌ای / تا بگویم
 مشتری کیست؟ / و من چه بگویم / که در هر دو

سوی ایستاده‌ام / من چه بگویم / که در هیچ سوی
 ایستاده‌ام.»

«و ابراهیم و نمرود / چون برادرند / هر دو برهنه
 از رود می‌گذرند / اما با تبری که ابراهیم بت می‌شکند
 / نمرود هیزم.»

«کاش فرزند نوح / در کشتی جایی می‌داشت /
 تا من امروز / این قدر / با بنان نمی‌نشستم / راستی
 کدام نجات یافته‌ایم.»
 (سوگند به انجیر)

«مردانی که / حماقت را به لاتاری می‌گذارند /
 و پنجره خوابگاههایشان تنها به کتاف کرگ باز می‌شود
 / و عشق را دوست نمی‌دارند.»
 (خیالهای قطبی، ص ۶۴)

«حقیقت نیز / گاهی زیر فشار زمان، زغال سنگ
 می‌شود، و با آن / کوره آدم‌سوزی برمی‌فروزند.»
 «سکوتی که از قاعده گذشته باشد / بلندترین
 فریاد است.»

«و مومیایی ساکت بود / و این بار / زهر انگبین
 لبخند داناان مرموم را / بر لب می‌داشت.»

(مومیایی، ص ۷۳)

نکته آخر این که طنزها، مایه‌های اجتماعی و
 سیاسی دارند و عدالت راستین با مایه‌هایی از فرهنگ
 بویا به هم درآمیخته است. به همین جهت از لطفیه
 و هجو به دورند و به طنزهای واقعی می‌مانند.

● هجو در مجموعه خط خون

در چند جای مجموعه «خط خون» هجو به چشم
 می‌خورد، که گاهی نیز این هجوها به هنرمندی تمام
 با طنزی زیبا آمیخته شده‌اند. این هجو بسیار هنرمندانه
 کمتر سابقه داشته و ساختار نویی دارد. کلمات در این
 بافت روان و منسجم، به‌درستی روایت‌گر درون
 شاعرند. منطق ادیبانه‌ای که به دور از هرگونه تکلف
 و تصنعی صورت گرفته است. آمیزه‌ایست از طنز و
 هجو، آن هم به گونه‌ای که تشخیص طنز از هجو
 در آن دشوار است و این امری است که خلاقیت و
 ابتکار و هنرمندی بسیار می‌طلبد مانند:

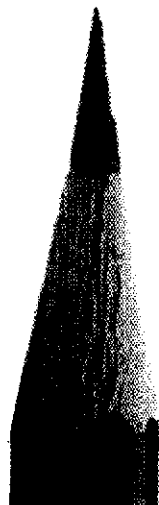
«مرگ در پنجه تو / زبون‌تر از مگس است / که
 کودکان به شیطان در مشت می‌گیرند.»
 (خط خون، ص ۱۴۲)

اما گاهی هجوها یک‌جانبه می‌شوند و بویایی و
 هنرمندی هجوهای پیشین را ندارد. می‌توانند یک
 نوع فحش و ناسزای ادیبانه تلخ تلقی شوند که به
 انصاف یا به بی‌انصافی نثار مخاطبان خاص خود
 می‌شوند. با وجود این برخی هجوهای تلخ یک‌جانبه
 خود می‌توانند عین عدالت ادیبانه تلقی شوند اما این
 فحش و ناسزاها چندان دوام و بقایی ندارد. هرچند
 که بخواهد زینت‌افزای کلام و بیان شاعری هنرمند
 باشد، و از طرف دیگر شاید تأثیر آن هم چندان زیاد
 نباشد. مانند:

«و یزید بهانه‌ای / دستمال کثیفی / که خلط
 ستم را در آن تف کردی / و در زباله‌ی تاریخ افکندی
 / یزید کلمه نبود / دروغ بود / زالویی درشت / که
 اکسیژن هوا را می‌مکید / مخشی که تهمت مردی
 بود / بوزینه‌ای با گناهی درشت. / هسرفت نام



● ادبیات انقلاب از
 اجتماعی‌ترین و
 مردمی‌ترین ادبیات
 ملل و نحل معاصر
 بوده است.
 جامعه‌شناسی
 اجتماعی یکسره این
 ادبیات را دربر گرفت
 و آثاری اندک
 موجهایی بزرگ
 آفرید.



● **حسن حسینی و دو مجموعه «براده‌ها» و «حمام روح»**

حسن حسینی یکی از هنرمندترین شاعران و نویسندگان زمان ماست که تعهد و هنرمندی را توأمان دارد. نقد و نظرها و آثار منتشرشده او همواره خواندنی بوده‌اند، شاید پیش از این صلاح نباشد که درباره او صحبت کنم زیرا معرف حضور بسیاری هست.

اما مجموعه «براده‌ها» حاصل ژرف‌اندیشیهای شاعرانه و حکیمانه‌ای است که شاعر داشته است. گاه این ژرف‌اندیشیها حاصل مناسبات لفظی کلام است مانند:

«حتی در فرهنگ لغات هم (ظفر) بعد از صبر پیدا می‌شود!»

مجموعه‌ایست خواندنی که حتی گلچین کردن آن نیز کاری است مشکل.

و روش بیان آن زبانی است تصویری و تلگرافی که با ایجاز هرچه تمام و با صراحتی کامل (بدور از توضیح) به مقصود خود دست یازیده است. این مجموعه شاید بی‌شابهت به کارهای جبران خلیل جبران نباشد به مجموعه‌هایی چون «پیامبر» و دیگر مجموعه‌هایی که خود حسن حسینی در «حمام روح» گزیده‌ای از آن ترتیب داده است، و بهتر از هر کسی با آن آشنایی دارد.

زبان اثر زبانی است ساده و بی‌پیرایه که گاه با استفاده از آرایه‌های ادبی به زبانی فاخر تبدیل شده است. زبانی که در عین هنرمندی تمقید زبان مجموعه «گنجشک و جبرئیل» را ندارد هرچند که صلابت و استواری سخن در برخی از اشعار آن مجموعه بی‌مانند است. تصویر طرحهای متن که کار حسین خسروجردی است نیز به رونق اثر افزوده است بخصوص که در بسیاری اوقات بهترین قطعه‌ها را با تصویر به نمایش گذاشته است.

● **براده‌هایی از «براده‌ها»**

«خلاق جاده هنر است و تکنیک مرکب هنرمند. برخی با ماشین آخرین سیستم در جاده‌های سنگلاخ و مال رو می‌رانند و برخی سوار بر الاغ در اتوبان می‌تازند.»

«شعر خوب زنی زیبا و عقیف است که تنها به محارم خویش رو نشان می‌دهد. شعری که همه را راضی کند روسپی ولگردی بیش نیست.»
«شاعری که با زور شعری می‌گوید مثل زنی است که با عمل سزارین یک کودک مرده بدنی می‌آورد.»

«شعر فرزند شاعر است. هیچ فردی بچه دیگران را به فرزندی قبول نمی‌کند مگر اینکه عقیم باشد.»
«برای درک روحیه کودکان و خلق آثار ادبی بهتر برای آنها، بچه شدن بی‌فایده است باید بچه‌دار شد.»
«طنزنویس واقعی مثل میکروسکوپ عمل می‌کند و اقمیتها را بزرگ و برای دیگران قابل رویت می‌کند اما دروغ نمی‌گوید و هیچ‌کس هم نمی‌تواند



او را متهم به دروغ‌گویی کند.»
«هرگاه - در هر زمینه‌ای - اطلاعات شخص بیشتر از اعتقادات او باشد، ریا سر بلند می‌کند.»
«من معمولاً با دیدن یک میمون به یاد داروین نمی‌افتم، به یاد طرفداران او می‌افتم!»
«گل محمدی باش تا محتاج ادکلن فرانسوی نباشی!»
«بمضی فقط هنگام عطسه کردن متوجه آفتاب می‌شوند.»

● **«حمام روح»**

ادبیات انقلاب در طنز از آثار دیگر ملل نیز بهره برده است یکی از زیباترین کارها در این زمینه «حمام روح» اثر جبران خلیل جبران است که در ضمن ترجمه باذوق بسیار هنرمندانه‌ی حسن حسینی گزینش نیز شده است. بدیهی است که رواج این کار تأثیر بسزایی در انتشار طنز و حتی آموختن حکمت از زبان حکیمانی چون جبران خلیل جبران می‌تواند داشته باشد.

در ابتدا اطلاعات مختصری درباره جبران خلیل جبران از زبان حسن حسینی می‌آورم و سپس نمونه‌هایی را نقل می‌نمایم:

جبران خلیل جبران، شاعر، نویسنده و نقاش مشهور لبنانی در سال ۱۸۸۳ در شهر بشری لبنان متولد شد و در سال ۱۹۳۱ در نیویورک درگذشت. روح آثار جبران با تمام ویژگیهای رمانتیک روزگارش وحی عارفانه و خداجوست. و او در پرتو تشمع این روح که گاه کم‌فروغ و گاه پرفروغ است. در جستجوی حقیقت هستی قدم می‌زند.

سبک نگارش نویسنده. خلیل جبران اصولاً کوتاه‌نویس و نکته‌پرداز است. نوشته‌های او زیر هجوم معنا و مفاهیم دست‌وپاگیر قالبها، می‌شکند و مرز بین شعر و قصه و مقاله در هم می‌ریزد. جبران در قالب داستان شعر می‌گوید و با زبان شعر، داستان می‌نویسد و گاه در مقاله‌ای شعر و داستان وسیله ارسال پیام مستمر او می‌شوند. او نویسنده مفاهیم است.

التزام دائم به «مغز» و «محتوی» گاه باعث نزدیکی سخن او به لحن صراحت غیرهنری می‌شود. مع‌الوصف تعهد همیشگی جبران به «عقیده» از ویژگیهای ستودنی آثار اوست.

برای این سخن شواهدی از نمونه‌های ارائه‌شده در کتاب نقل می‌شود که گاه شکل کاملاً طنزی دارند و گاه نیز طنز ملایم و خفیفی در بستر آنها جریان دارد. ولی در هر صورت معنا مورد نظر نویسنده بوده است.

«چگونه می‌توانی سرود خوش سرکنی وقتی دهانت آکنده از طعام است؟»
«اگر برای آدم گرسنه آواز بخوانی، با معده‌اش به آواز تو گوش خواهد داد.»
«آنکه چیزی می‌گیرد فکر نمی‌کند اما آنکه می‌بخشد باید فکر کند و خیلی هم فکر می‌کند.»
«مؤمن تمام شب و روزها را زندگی می‌کند حال آنکه غیرمؤمن جز لحظاتی اندک از عمر خویش را نمی‌زند و چه زندگی رنج‌آوری دارد آنکه چشم‌هایش

را یا کف دست می‌پوشاند، چرا که از عالم جز خطوط کف دست خویش چیزی نمی‌بیند!»
 «و چه ترجمه‌انگیز است آنکه پشت به آفتاب می‌کند و بر خاک جز نقش سایه خویش نمی‌بیند!»
 «تنها آنها که از من پایین‌ترند نسبت به من کینه و حسادت می‌ورزند... تنها آنها که از من بالاترند مرا ستایش و کوچک می‌کنند.»
 «دو گروه قوانین بشری را می‌شکنند، دیوانگان و نوابغ و این دو گروه نزدیک‌ترین مردم به قلب خدا هستند.»

«آنچه در ما حقیقی است خاموش و بی‌صداست اما آنچه اکتسابی است پرهیاهو و لوله‌گراست.»

● عاشقانه با کلمات

مجموعه «عاشقانه با کلمات» نوشته عبدالرضا رضایی‌نیا مجموعه‌ای است که خلاقیت و ابتکار و عینیت و حقیقت را درهم آمیخته است. برخی اوقات دارای زبانی است پیراسته که همه چیز را عریان به نمایش می‌گذارد و گاه نیز از منظری خاص به چیزهایی می‌نگرد که همه روزه در معرض دید بسیاری است اما این دقت و موشکافی کمتر به چشم خورده است. از این جهات مجموعه‌ای است خواندنی و قابل تأمل. یا توجه به این که رضایی‌نیا خود از نقادان شعر و هنر است می‌تواند هم نگاه عالمانه به کلمات داشته باشد و هم نگاه هنرمندانه. اما هنر این مجموعه وقتی بیشتر مشخص می‌گردد که نویسنده با خلاقیت و نبوغ خود هنر و علم را درهم می‌آمیزد و به نکته‌بینی خاص دست می‌یابد.

واقعیت‌های زمان و روزگار عریان نمایانده شده‌اند اما زیبایی و هنر این نوع نوشته در این است که تمام مرزها را فرو بریزد و خود را در حصار تنگ واقعیت‌ها محبوس ننماید. در حصار تنگ واقعیت و حقیقت، دیروز و امروز، خواب و رویا، شعر و قصه، وزن و بی‌وزنی و حتی انسجام و پریشانی.

بیشترین مشکل، نگاه عالمانه به کلمات است در حالی که اگر حتی عاشقانه صرف هم می‌شد فایده‌ی چندانی نداشت. رمز چنین نوشته‌هایی فروپاشی و درهم‌آمیختگی عقل و عشق است که در این صورت طوفانی به پا خواهد شد که چیزی یاری جلوگیری و مقابله با آن را نخواهد داشت.

وجود برخی جمله‌هایی که بطور مستقیم به وعظ و خطابه می‌پردازد، کمکی به این مجموعه نکرده است. صحبت بر سر این نیست که این جمله‌ها نباشند بلکه باید به زبان هنر تبدیل شوند نه وعظ و خطابه و موعظه مانند:

«بعضی شعرها هر قدر پرواز باشند به قبول حق نمی‌رسند.» (ص ۵۶)

«شعر ماندگار شعر نیست که فرشته‌ها بر آن مهر ابدیت بزنند.» (ص ۵۷)

این مجموعه را به سه بخش تقسیم کرده‌ام. ابتدا بخشی که زیبایی و هنرمندی آن به کمال است بخش دوم که معمولاً کوتاه است و انسجام خوبی ندارد، اما در عین حال هنرمندانه است و قابل تعمق، و بخش سوم که معمولاً کمتر هنرمندی و خلاقیت

در آن به چشم می‌خورد و دارای اشکالاتی است که سعی نموده‌ام به آن مشکلات اشاره نمایم.

بخش اول

همانگونه که اشاره نمودم خلاقیت و ابتکار در این بخش در نهایت هنرمندی است و بسیار خواندنی است حتی می‌تواند خود الگوی موفق برای دیگران نیز به حساب آید. ایجاز خوبی دارند. از تضاد و تناقض برای نشان دادن و نمایاندن تعارض‌ها به خوبی بهره گرفته شده است و رویهم‌رفته زبانی کاملاً پیراسته دارد:

«ادبیات به «اشنا» شبیه‌ترست اشئای با موضوع آزاد، اما دیکتاتورها آن را با دیکته اشتباه می‌گیرند.» (ص ۱۴)

«هنر چشم است. به جای آنکه به آن خیره شویم، با آن به جهان و جان بنگریم.» (ص ۱۲)
 «هر که فریادش «حساب» و «کتاب» داشته باشد برای سکوتش حساب باز می‌کند و کتاب می‌نویسند.» (ص ۲۱)

«واژه‌ها آرامند و رام. ذهن و زبان توست که گاهی از آن خنجر می‌سازد، گاه کلیدی گاه مضربی و گاه...» (ص ۲۲)
 فنای در شعر «لرزه‌ما بقای به شعر» را در پی نخواهد داشت.» (ص ۲۸)

«عمر، رودخانه‌ای است که هر چه می‌گذرد، عمیق‌تر می‌شود. وای بر آن کس که شناگری نیاموزد.» (ص ۶۵) «هنرمندی که به تعهد ظاهر می‌کند، ریاکار است. ریاکارتر هنرمندی است که به «بی‌تعهدی» تظاهر می‌کند.» (ص ۶۷)

«دو هنرمند مثل دو چشم‌اند، تا در خودند، همدیگر را نمی‌توانند دید.» (ص ۷۳)
 «هواضع و صفا برای زیستن شاعران به منزله همان بقا برای دیگر جنبندگان است.» (ص ۷۳)
 «دو بهار بر یک درخت یکسان نمی‌گذرد.» (ص ۹۳)

«اگر خلوت ابر با درختان در کار نبوده، خطابه خورشید بازتاب سبزی پیدا نمی‌کرد.» (ص ۹۳)
 «دانه‌ای که سربه‌زیر و خاکی نباشد، سربلند و آسمانی نخواهد شد.» (ص ۹۴)

«لرزه واگویه عقده‌های تلنبارشده‌ی زمین است که زمان را - به حیرت - لال می‌کند.» (صص ۷-۹۶)

«برای کسی که روشن‌ترین سند جنایت را می‌خواهد باید «دل» را پست کرد.» (ص ۱۰۱)

بخش دوم

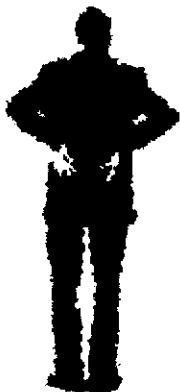
مشکل اصلی فرازهای هنرمندانه این بخش دوگانگی آنهاست. دوگانگی از چند منظر رخ داده است.

۱. نه «قطعه ادبی» اند و نه یک «جمله قصار». مرز بین این دو هستند و این به خاطر آن است که انسجام لازم را ندارند و دو تکه‌اند، دو تکه مجزایی که به هم بافته نشده‌اند و در هم گره نخورده‌اند.

۲. معمولاً طنزی که در تکه دوم وجود دارد مجزای از تکه اول است. به عبارت دیگر، همواره قطعه دوم می‌تواند توضیح و بسط قطعه اول باشد و

● یکی از آفات طنز، سیاست است، بخصوص سیاستی که ماخذش قال است نه حال، شعار است نه شعور.

● می‌شود به جای اینکه فرهنگ تحت‌الشعاع سیاست قرار گیرد سیاست را فرهنگی نمود.



اگر آن را حذف کنیم هم قطعه اول ایجاز بهتری خواهد داشت و هم رساتر خواهد بود و هیچ خللی هم به ساختار کل عبارت وارد نخواهد شد.

برخی اوقات نیز پیش می‌آید که جمله اول توضیح جمله بعد است. این توضیحات هنرمندیهای نویسنده از جمله گره‌افکنی و ابهام نوشته را بر باد می‌دهد و مجال تفکر را از خواننده می‌گیرد و موجبات آزدگی را پدید می‌آورد.

در عین حال هنرمندی و خلاقیت و نبوغ و ابتکار (سواى توضیحات) هنوز هم به چشم می‌خورد و در صورت یکدستی و انسجام بیشتر بر کارایی آن افزوده خواهد شد. در مثالهایی که برای این بخش گزینش گردیده آنجا که توضیحی به چشم می‌خورد مشخص کرده‌ام تا مطلب عینی‌تر گردد.

«شعر دو گونه است، شعری که در جستجوی آبی و شعری که در جستجوی نوست. اولی به فکر حاصل آید و دومی به ذکر.» (ص ۳۲)

«هر هنرمندی می‌تواند بهترین ناقد آثار خود باشد. البته از «خوانستن» تا «خواستن» راه صعب و درازی است.» (ص ۳۳)

«می‌توان بر بدترین کتاب بهترین نقد ممکن را نوشت.»

«ناقد باید پیام‌وزد که چگونه به هر اثر هنری - خوب یا بد - خوب نگاه کند. اینجاست که نقد - هم - هنر تلقی می‌شود، فرض کنید «هنر هشتم»! (ص ۴۵)

«بین ادبیات و سیاست بنده و بستان کم نیست. سیاست‌بازان سرشکسته به ادبیات رو می‌آورند و ادبیات‌چیان ورشکسته به سیاست» (ص ۵۲)

«سیاستمداران با عینک سیاست به هنر می‌نگرند و هنرمندان با عینک هنر به سیاست. تا اینجا مشکلی نیست. مشکل از آنجا آغاز می‌شود که امر به حضرات مشتبه شده عینک یکدیگر را «عوضی» به چشم مبارک الصاق می‌فرمایند!» (ص ۵۴)

«پس اولین سنت در بهشتی، سنت بی‌رقیب «سنت شکنی» قد برافراشت که تاکنون سنتی‌ترین سنت‌هاست.»

«اگر هر سنتی به شکستن محکوم است با «سنت‌شکنی» چه باید کرد.» (صص ۵۴-۵۵)

«شعر هر کس «مثل» زندگی خود اوست و نه مثل که «عین» زندگی او، به‌ویژه اگر «عین» را «چشم» و «چشمه» نیز معنی کنیم.» (ص ۶۴)

«شاعر فرشته نیست آدم است. لاجرم، گاهی فریب می‌خورد و بهشتی از کلمات پاک را به گندمی، آبی و علفی می‌فروشد.» (ص ۶۴)

«شعری که دلی را تکان ندهد، از مردگان مرده‌تر است. بسا دل‌هایی که از یاد مرده‌ای سالها پلرزند.»

«عرفان کیمیایی است یا دو خاصیت متضاد، پیر را جوان می‌کند، جوان را پیر.» (ص ۸۳)

«عرفان، قدم زدن در کوچه‌های ملکوت است و گل‌بازی یا فرشتگان، دنبال سایه خدا دویدن - پاشیدن خود در خاک، چیلن هایلین از سنبله‌های گندم...»

و هزار هزار چیز دیگر در یک جمله خلاصه

می‌شود، جمله‌ای که به حرف در نمی‌آید.» (ص ۸۳)

بخش سوم

۱. زبان گزارش گونه‌ای که با اطناب بسیار همراه است مانند:

«ادبیات معاصر سلاخی است در دست ژورنالیسم و ژورنالیسم سربازی است در خدمت سرمایه‌داری، نتیجه می‌گیریم که...»

۲. طنزها خفیف است.

۳. عادت شکنی کم است. به عبارت دیگر در بسیاری موارد منطبق عادی کلام به منطق ادیبانه تبدیل نشده است.

۴. گزندگی جملات و تعبیرات به حد لازم نیست به علت ضعف تناسبات لفظی و معنوی قرینه‌سازی، موسیقی کلام و توضیحات اضافی - بخصوص این اطناب وقتی بیشتر رخ می‌نماید که ساختار کلام نیز از ایجاز کافی بهره‌مند نیست و از تصاویر موازی استفاده شده است تصاویری که از پیش تعیین شده‌اند و نتیجه مشخص دارند. این شکل کلامی ارزش چندانی ندارد زیرا همگان درباره آن متفق القولند حتی آنها که از هر گونه تیزیابی خاص عاریند. مانند:

«بعضی شاعران کبوترند...»

بعضی شاعران عقابند...»

بعضی شاعران کرکسند...»

بعضی شاعران جغدند...»

بعضی شاعران ققنوسند...» (صص ۳۷-۳۸)

اگر این جملات و تعبیر به همین صورت ناقص در اختیار چند تن از طبقات مختلف قرار بگیرد که آن را تکمیل نمایند مشاهده خواهد شد که جوابها با آنچه که نویسنده در صدد کشف آن برآمده یکسان است و هیچ فرقی ندارد.

۵. هجوهای غیرهنرمندانه مشاهده می‌شود از جمله:

«سطل زباله هم واقعیتی است که شاعران باید آن را از یاد نبرند.» (ص ۵۶)

تراوش هنر و قلم یک نویسنده و شاعر همچون فرزند اوست اگرچه این فرزند ناقص الخلقه و معیوب باشد باز هم لایق سطل زباله نیست بلکه به اصلاح و مراقبت مداوم نیازمند است.

۶. تناسبات لفظی ضعیف و کم‌مایه چون:

«اگر دلخوشی به مال است، خوشدلی به حال است» و فاصله نوری این تا آن هزار هزار سال است...»

۷. شعارها

«حزب باد پر هوادارترین حزبهاست.» (ص ۹۳)

«باشیم و ببینیم»

شاعری که از هر جنبه کامل و تمام باشد، قرار است پس از پایان زمین و زمان بیاید.» (ص ۷۶)

پانویسها:

۱. قزاقان - تولستوی ص ۵۸
۲. از نخلستان تا خیابان - علیرضا قزوه ص ۱۲۹
۳. همان - صص ۵۰-۵۱
۴. شبلی و آتش - علیرضا قزوه ص ۲۷
۵. همان - صدای ما را از بهشت می‌شنوید ص ۸۷
۶. روزنه - محمد کاظم کاظمی جلد ۲ ص ۹۵
۷. ریشه در ایر - محمدرضا عبدالملکیان



● پیش پا افتاده ترین مسائل وقتی به زبان طنز بیان شوند کاملا جدیت پیدا می‌کنند و مهم می‌شوند.

به اصطلاح دیگر طنز به مسائل و مشکلات شخصیت می‌دهد، زبان می‌دهد تا با تصاویر گویا و روشن، خود روایتگر موقعیت متناقض باشند. طنز راوی ندارد، روایتگرش خودش است.

